مصداق كمال انسان از ديدگاه استاد مصباح با نگاهى بر قرآن و روايات

معرفت سال بيستم- شماره 164-مرداد1390، 5-18

احسان تركاشوند\*

چكيده

استاد مصباح مصداق كمال انسان را ارزش ذاتى مى‏داند كه منطبق بر «قرب الى‏اللّه» است. لكن از آن‏رو كه «قرب» داراى معانى متعددى است و همه آنها نمى‏توانند موردنظر باشند، ايشان معتقد است: قرب حداقل به سه معناى «مكانى و زمانى»، «وجودى» و «ارزشى» به كار مى‏رود و معناى ارزشى، خود به سه معناى «تشريفى و اعتبارى»، «تشبيهى» و «عرفانى و توحيدى» تقسيم مى‏شود. با تحليل‏هايى كه اين استاد بزرگوار دارند، معتقدند: قرب به معناى ارزشى آن، همان معناى عرفانى و توحيدى است كه مى‏تواند مصداق ارزش ذاتى و كمال انسان باشد. مستفادّ از آيات و روايات از مصداق كمال انسان نيز قرب به خدا به معناى مذكور (عرفانى و توحيدى) است، و اين حقيقتى است كه خود استاد هم در آثار متعدّد خود، بيان فرموده‏اند.

كليدواژه‏ها: ارزش ذاتى، كمال انسان، قرب الى‏اللّه، قرب عرفانى، قرب در قرآن، قرب در روايات، استاد مصباح.

مقدّمه

به راستى ما انسان‏ها با افعال و صفات اخلاقى به چه سمتى حركت مى‏كنيم؟ و در نهايت به كجا خواهيم رسيد؟ اگر صفات و افعال اخلاقى ما را به كمالى مى‏رساند، آن كمال چيست؟ چگونه و با چه معيارى مى‏توان به آن رسيد؟ در اينكه كمال انسان چيست، ديدگاه واحدى وجود ندارد، چنان‏كه راه‏هاى رسيدن به آن نيز بر اساس مكاتب اخلاقى مختلف، فرق مى‏كند. مكاتب واقع‏گرايى بر امورى تكيه كرده و راه‏هايى براى رسيدن به آن نيز پيشنهاد مى‏كنند، اگرچه در ميان طرف‏داران مكاتب واقع‏گرايى نيز در ارزش اخلاقى و راه‏هاى رسيدن به آن ديدگاه يكسانى وجود ندارد و همچنين بر اساس ديدگاه‏هاى غيرواقع‏گرايانه نيز اين اختلافات به شكل گسترده‏اى به چشم مى‏خورد. علّامه طباطبائى در تفسير الميزان و رساله اعتباريات برخى از ديدگاه‏هاى مختلف را نقّادى نموده است و استاد مصباح نيز ديدگاه‏هاى مختلف را در كتاب مكاتب اخلاقى بررسى نموده است. در اين ميان، مى‏توان مكاتب اخلاقى انبيا را بر مكتب واقع‏گرايى تطبيق نمود كه ارزش ذاتى را كمال انسان مى‏دانند و گاهى از آن به سعادت، كمال، قرب الى اللّه و امثال آن ياد مى‏كنند و تنها راه رسيدن به آن كمال هم از منظر مكتب انبيا كه همگى ريشه در وحى دارند نيز عبادت است.

سؤال اصلى اين پژوهش عبارت است از: مصداق ارزش ذاتى كدام است؟ مقاله حاضر پژوهشى عقلى ـ نقلى (قرآنى ـ روايى) درباره مصداق ارزش ذاتى و كمال انسان است. نگارنده كوشيده است با بررسى ديدگاه استاد مصباح درباره مصداق ارزش ذاتى و كمال انسان، از منظر آيات و روايات، اين حقيقت را تبيين نمايد كه مصداق ارزش ذاتى و مطلوب بالذّات انسان، همان كمال انسان است كه منطبق بر قرب به خداى متعال بوده و اين قرب تنها مصداق كمال نامتناهى است.

سؤال‏هاى فرعى پژوهش عبارتند از: 1. معانى قرب به خدا كدامند و مقصود استاد مصباح كدام‏يك از اين معانى است؟ 2. راه رسيدن به كمال انسان كدام است؟

با توجه به معانى متعدد واژه «قرب»، سعى بر اين بوده كه با احصاء اين معانى، معناى موردنظر را به وسيله براهين عقلى و شواهدى از قرآن و روايات بيان نماييم. همچنين نگارنده معتقد است: اين ديدگاه، تفسيرى كاملاً عقلانى از كمال و سعادت، و راه‏هاى رسيدن به آن از منظر مكاتب اخلاقى انبيا مى‏باشد.

«ارزش» از يك حيث به دو قسم ذاتى و غيرى تقسيم مى‏شود. مقصود از ارزش ذاتى آن است كه در آن، موضوع به چيز ديگرى وابسته نيست؛ مانند: «كمال انسان» در اخلاق، كه به هيچ چيز ديگرى وابسته نيست و ارزش ذاتى دارد. و مقصود از ارزش غيرى آن است كه در آن موضوع خاص وابسته به چيز ديگرى است؛ مانند: «ارزش افعال و صفات اختيارى» در اخلاق كه خودشان مطلوب بالذّات نيستند، بلكه از آن حيث كه ما را به كمال مطلوب مى‏رسانند و به تبع آن كمال (كه ارزشش وابسته به چيز ديگرى نيست) ارزش دارند. و همان‏گونه كه بيان شد، ارزش غيرى را «ارزش تبعى»، «ارزش بيرونى» و «ارزش عرضى» هم مى‏نامند. چنان‏كه به ارزش ذاتى «ارزش درونى» هم مى‏گويند. استاد مصباح، صفات و افعال اختيارى را موضوع ارزش اخلاقى مى‏داند. ارزش ذاتى در اخلاقيات، از آن حيث كه نتيجه افعال اخلاقى است به اخلاق مربوط مى‏شود، اما داراى ارزش اخلاقى نيست. استاد مصباح، مطلوب بالذّات را در افعال و صفات اختيارى، فقط نتيجه آنها (ارزش ذاتى) مى‏داند. بدين‏روى، همان مصداق، ملاك تعيين مصاديق ارزش اخلاقى (صفات و افعال اخلاقى) قرار مى‏گيرد و چنانچه آن مطلوب بالذّات معين شود مى‏توان راه‏هاى تشخيص رسيدن به آن ارزش ذاتى را نيز كشف كرد؛1 به اين بيان كه هر فعل و صفتى ما را به آن مطلوب بالذّات برساند داراى ارزش اخلاقى مثبت خواهد بود و چنانچه ما را به آن مطلوب بالذّات نرساند و يا ما را از آن دور كند، ديگر داراى ارزش اخلاقى مثبت نخواهد بود، بلكه يا بى‏اثر و يا داراى ارزش اخلاقى منفى خواهد بود.

استاد مصباح، مصداق آن مطلوب بالذّات و ارزش ذاتى را ابتدا «حبّ ذات» مى‏داند كه از همين حبّ ذات، حبّ به كمال و حبّ به بقاى ذات هم ناشى مى‏شود. ايشان معتقد است: همه اميال و تمنّيات انسان از نظر فلسفى به اين مطلوب برمى‏گردند كه موجود ذى‏شعور خودش را دوست دارد.2 استاد بر «حبّ بقا» و «حبّ كمال» تأكيد مى‏فرمايد، و در مواردى هم، «عالى‏ترين لذّت» را مطلوب حقيقى انسان مى‏داند.3 و در برخى عبارات هم بر «سعادت حقيقى» تأكيد مى‏نمايد. ايشان «حبّ بقا» را نيز مصداقى از «حبّ كمال» مى‏داند. شايد به همين دليل است كه استاد مصباح در ادامه مباحث خود فقط بر «حبّ كمال»4 تأكيد كرده و آن را منشأ اراده و خواست هر فعلى مى‏داند.5 مراد ايشان از «كمال» يك صفت وجودى است كه به معناى وسعت دايره وجودى انسان است؛ به اين معنا كه هرچه انسان مرتبه دايره وجودى‏اش شديدتر باشد كامل‏تر است.6 اما اينكه كمال انسان چيست، ايشان مصداق كمال انسان را «قرب به خدا» مى‏داند و در آثار مختلف خود، هم معناى قرب را بيان كرده و هم با براهين فلسفى آن را اثبات كرده است.

تقرّب به خدا به عنوان مصداق كمال انسان

از آنچه تا كنون بيان شد معلوم مى‏شود كه ارزش‏هاى اخلاقى صرفا مطلوبيت بالغير دارند و آنچه مطلوب بالذّات است، همان «ارزش ذاتى» است. استاد مصباح مصداق ارزش ذاتى را هم «كمال انسان» مى‏داند. حال به اين مطلب مى‏رسيم كه مصداق كمال انسان چيست؟ ايشان در كتب متعددى كه راجع به اعتقادات، اخلاق و فسلفه اخلاق نوشته است، مصداق كمال انسان را «تقرّب به خدا» يا همان «قرب الى اللّه» مى‏داند.7

«تقرّب به خدا»، فصل مميز مكتب اخلاقى انبيا و اوصيا با ساير مكاتب اخلاقى است. و انبياى الهى و اوصياى آنها در طول تاريخ آن‏قدر بر اين معنا تأكيد كرده‏اند كه حتى در ادبيات كفّار و مشركان هم وارد شده است. مثلاً، قرآن از قول مشركان مكه مى‏فرمايد: «إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»(زمر: 3)؛ ما آن بت‏ها را فقط به خاطر اين مى‏پرستيم كه ما را به خدا نزديك كنند.8

استدلال استاد مصباح بر اينكه مصداق كمال انسان «قرب به خدا» است، مبتنى بر مقدّمات زير است:

1. انسان داراى دو بعد بدن و نفس است و هريك از اين دو بعد لذايذ و كمالاتى دارند.

2. به دليل اينكه انسانيت انسان به روح و نفس اوست و روح عنصر اساسى در وجود انسان مى‏باشد، كمالات انسان همان كمالات روحى اوست كه در سايه اراده آگاهانه و در پرتو عقل حاصل مى‏شود.9

3. اگرچه كمالات مادى، كه مربوط به جنبه‏هاى حيوانى و نباتى انسان است در مواردى به نفس نسبت داده مى‏شود، لكن بايد توجه داشت كه اين نسبت، بالعرض و مجازى است و اين كمالات صرفا مى‏توانند در مسير دست‏يابى به كمال انسانى و مقدّمه براى نيل به كمال مطلوب باشند. و هيچ‏يك از اين كمالات مقدمى، حتى عالى‏ترين آنها، از كمالات اصيل انسانى محسوب نمى‏شوند، حتى اگر از امتيازات انسان باشند و در ساير حيوانات يافت نشوند.10

4. انسان به طور فطرى طالب كمال نامحدود است.11 (كما اينكه اين حقيقت با علم حضورى خطاناپذير براى همه انسان‏ها قابل درك است.)

استاد مصباح دليل وجود چنين گرايشى را شهود با علم حضورى فطرى مى‏داند و مى‏فرمايد:

... همه انسان‏ها به طور فطرى طالب كمال هستند. هيچ انسانى نيست كه نقص وجودى را خوش داشته باشد. حتى يك نفر نيز پيدا نمى‏شود كه تمايل قلبى‏اش اين باشد كه تكاملش متوقف گردد و يا هر روز از روز پيش وضعش بدتر شود! اگر انسان بداند كه امكان نيل به مرتبه‏اى از كمال براى او وجود دارد، آرزو مى‏كند كه به آن مرتبه نايل شود. اين علاقه و ميل فطرى به كمال، موهبتى است كه خداى متعال در وجود انسان قرار داده است... هدف خداوند از آفرينش انسان اين بود كه به اراده خود مسير تكامل را بپيمايد؛ او چنين گرايشى را در فطرت او [انسان] قرار داده است.12

5. اين گرايش فطرى قابل ارضاست؛ زيرا اولاً، اين گرايش خدادادى لغو نيست؛ چون خداى حكيم اين گرايش را در درون ما قرار داده است و خداوند كار لغو نمى‏كند. ثانيا، خود فطرت دليل بر اين مطلب است كه امكان ارضاى چنين گرايشى وجود دارد. عبارت استاد در توضيح اين مقدّمه چنين است:

قرار دادن اين اميال در نهاد انسان در صورتى كه ارضاى آنها ممكن نباشد نظير آن است كه راهى را به كسى نشان دهند و چنان وانمود كنند كه راهى بس طولانى و دور است؛ به طورى كه شخص مزبور همه نيروهاى خود را براى پيمودن آن متمركز كند و با سرعت به سوى مقصد موهوم حركت كند. در اين هنگام كه با شتاب پيش مى‏رود، ناگهان سرش به شدت به سنگ بخورد و معلوم شود كه آن راه، بن‏بستى بيش نبوده است. بديهى است چنين فريب‏كارى، در خور آفريدگار حكيم نيست و تنها كار نابخردانى است كه در اثر عقده‏هاى روانى از فريب دادن مردم و رنج بردن و شكست خوردن ايشان لذّت مى‏برند و سرانجام از ناكامى فريب‏خوردگان، مستانه مى‏خندند.13

نظير عبارت فوق در برخى از كتب ديگر استاد هم بيان شده است.14

6. با توجه به جهان‏بينى توحيدى اسلام و انبياى الهى و اوصياى آنان، تنها يك كمال بى‏نهايت وجود دارد و آن ذات مقدس پروردگار است.

نتيجه‏اى كه از مقدّمات فوق مى‏توان گرفت اينكه كمال نهايى انسان در تقرّب و نزديك شدن به خداست؛ همان‏گونه كه متون دينى ما هم اين نكته را مورد تأكيد قرار داده‏اند. تاكنون مشخص شد كه راه رسيدن به كمال نهايى و مطلوب بالذّات، تقرّب به خداست. اما اكنون بايد بدانيم منظور از قرب به خدا چيست؟ و چگونه مى‏توان به آن نزديك شد؟

پيش از آنكه اين ديدگاه را به قرآن و روايات عرضه كنيم، بجاست ابتدا معانى قرب را بررسى كرده و معناى موردنظر را بيان نماييم.

قرب به خدا و معانى آن

استاد مصباح در تفسير «قرب به خدا» ابتدا به كارگيرى واژه «قرب» درباره خداى بى‏مكان و بى‏زمان را مورد بحث قرار مى‏دهد و سپس با تفكيك معناى فلسفى و وجودى «قرب» از معناى ارزشى آن، معناى ارزشى قرب به خدا را مورد بررسى قرار داده و در نهايت، يك معنا از معناى ارزشى آن را مى‏پذيرد. معانى قرب و كاربردهاى آن از ديدگاه ايشان از اين قرارند:

1. قرب مكانى و زمانى

اين كاربرد «قرب» همان معنايى است كه درباره زمان و مكان به كار برده مى‏شود و به عبارتى، اهل لغت اين كاربرد را همان معناى لغوى قرب مى‏دانند.15 اين رابطه بين موجودات زمانى و مكانى برقرار است. در قرآن نيز اين معنا در موارد غيرارزشى به كار رفته است. براى نمونه، خدا خطاب به حضرت آدم و حوا مى‏فرمايد: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَـذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ»(بقره: 35)؛ و ما به آدم گفتيم به همراه همسرت (حوّا) در بهشت ساكن شويد و هرچه از نعمت‏هاى آن مى‏خواهيد بخوريد و به اين درخت نزديك نشويد، وگرنه در زمره گنه‏كاران خواهيد بود. در جاى ديگر مى‏فرمايد: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَاما قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنكَرُونَ فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاء بِعِجْلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ» (ذاريات: 24ـ27)؛ آيا حكايت ميهمانان بزرگوار ابراهيم عليه‏السلام را شنيده‏اى؟ هنگامى كه بر او وارد شده و سلام كردند و گوساله فربه [و طبخ‏شده]اى را نزديكشان برد و گفت مگر نمى‏خوريد؟

همان‏گونه كه پيداست، قرب در آيه اول به معناى نزديكى مكانى و زمانى به كار رفته و در آيه دوم به معناى نزديكى مكانى. و اين معنا درباره خدا كاربرد ندارد؛ زيرا وقتى موجودى هيچ‏گونه ارتباطى با زمان و مكان نداشته باشد و به عبارتى، غيرزمانى و غيرمكانى باشد، قرب به اين معنا، در مورد او صادق نيست. به علاوه، صرف كم شدن فاصله زمانى و مكانى، به خودى خود، كمالى محسوب نمى‏شود. همچنين مى‏توان گفت: واژه «قرب» در آياتى نظير «وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ» (انعام: 152) (به مال يتيم نزديك نشويد)، «وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى» (اسراء: 32) (به زنا نزديك نشويد) و «فَلاَ يَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَـذَا» (توبه: 28) (مشركان از امسال به بعد ديگر نبايد نزديك مسجدالحرام شوند)، در معناى مكانى قرب به كار رفته است، همان‏گونه كه اين واژه در آياتى نظير: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» (انبياء: 1) (مردم به حسابرسى اعمالشان نزديك شده‏اند) و «وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ» (انبياء: 109) [اى پيامبر به آنان بگو] من نمى‏دانم زمان آنچه به آن وعده داده شده‏ايد ـ روز قيامت و حسابرسى ـ نزديك است يا دور، در معناى زمانى قرب به كار رفته است.

تذكر اين نكته هم لازم به نظر مى‏رسد كه اگرچه اين معناى از قرب فاقد معناى ارزشى است، اما از باب تشبيه معقول به محسوس بعد از تجريد معانى مادّى آن، مى‏توان آن را درباره خدا به كار برد. چنان‏كه درباره ساير مفاهيم و صفات مشترك بين خدا و مخلوقان نيز همين را مى‏گوييم.16 مثلاً، در روايات آمده است: «هُوَ عَالِمٌ لا كَعِلمِنَا، قَادِرٌ لا كَقُدرَةِ القَادِرينَ»؛17 يعنى: خدا عالم است، اما علم او با علم ما متفاوت است و او قادر است، اما قدرت او با توانايى ما تفاوت دارد.

2. قرب وجودى

مراد از معناى فلسفى و وجودى «قرب» رابطه‏اى است كه بين خدا و انسان به صورت تكوينى و بر اساس رابطه عليت برقرار است؛ يعنى انسان خود را مرتبط به خدا و بلكه عين تعلّق و ربط به او مشاهده كند. هر معلول حقيقى رابطه‏اش با علّت حقيقى چنين است. همه بندگان و آفريدگان خدا، از قرب وجودى به اين معنا برخوردار هستند. چون خداى متعال احاطه وجودى بر آنها دارد و همه شئون وجودى موجودات نيازمند اراده و مشيت او هستند. در قرآن هم به «قرب» به اين معنا اشاره شده است: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: 16)؛ ما از رگ گردن به او نزديك‏تريم.

همان‏گونه كه در آيه فوق به روشنى بيان شده، نزديكى خدا به انسان به معناى قرب مكانى و زمانى نيست؛ چون گفتيم خدا نسبت زمانى و مكانى با هيچ موجودى ندارد، بلكه قرب در آيه شريفه بيان‏كننده يك نوع رابطه حقيقى است؛ يعنى وقتى خدا مى‏فرمايد: ما از رگ گردن شما به شما نزديك‏تريم، حكايت از يك ارتباط وجودى و تكوينى دارد؛ ارتباطى كه خدا با هر موجودى برقرار مى‏كند.

اين معناى از قرب، معناى موردنظر در كمال انسان نيست؛ زيرا اين معنا امرى حقيقى و تكوينى بوده و اكتسابى نيست، در حالى كه معنايى كه ما در ارزش اخلاقى از آن اراده مى‏كنيم امرى اكتسابى است كه انسان در پرتو اعمال اختيارى و استكمال اختيارى به آن مى‏رسد.18 به عبارت ديگر، قرب وجودى شامل همه مخلوقات الهى مى‏شود، در حالى كه معناى موردنظر از قرب فقط شامل انسان‏هاى شايسته و صالحى است كه در پرتو اعمال اختيارى به آن مى‏رسند.19 ضمن اينكه آيه شريفه بيانگر قرب خدا به انسان است، اگرچه در جايى كه خدا به انسان نزديك باشد، انسان هم به خدا نزديك است، ولى اين نزديكى ديگر فاقد ارزش اخلاقى خواهد بود.

3. قرب تشبيهى

مقصود از قرب تشبيهى اين است كه انسان بتواند شبيه به خداى متعال شود؛ به اين معنا كه انسان با كسب سعادت در سايه افعال اختيارى خود لحظه به لحظه به كمال بى‏نهايت كه خداى متعال است نزديك شود، به گونه‏اى كه از كمالات او نيز بهره‏مند شده و فاصله بين انسان با خدا كمتر شود.

اين معنا از «قرب» را استاد چنين بيان مى‏كند:

يكى از ديدگاه‏ها، در مورد قرب خدا اين است كه چون خداى متعال كمال مطلق و بى‏نهايت است، انسان با كسب هرگونه كمالى به كمال مطلق نزديك مى‏شود؛ يعنى كسب هر كمالى فاصله او را با خدا كمتر مى‏كند، اگرچه هيچ وقت به او نمى‏رسد. بنابراين، اگر كسى قدرت، علم، جمال و... كسب كند، از هر نوع كه باشد، خود را به خدا نزديك‏تر كرده است.20

استاد مصباح اين برداشت را به برخى از كسانى نسبت مى‏دهد كه با بحث حركت تكاملى انسان و رسيدن به كمال الهى مى‏پردازند و در حقيقت، چنين فرض كرده‏اند كه اندك اندك فاصله كمالات ما با خدا كم مى‏شود.21 شايد بتوان از برخى از عبارات مفسّران نيز اين معنا را به دست آورد.22

ايشان ضمن ردّ اين ديدگاه، آن را فاسد و مخالف بينش توحيدى مى‏داند؛ چون اساس بينش توحيدى بر اين است كه تنها خدا واجد كمالات و عارى از هر نقص و عيب است، و غير از او همه موجودات فقر محض‏اند.23 تفسير مزبور در جايى صحيح است كه ما دو موجود را مستقل از يكديگر در نظر بگيريم كه در هستى نيازمند به يكديگر نباشند و در مقايسه آن دو موجود برخى كمالات و ويژگى‏ها را برتر مى‏يابيم، در حالى كه كمالات ما (مثل علم و قدرت و...) مستقل از علم و قدرت و ساير كمالات خدا نيست، تا چنين توهّم شود كه هرچه به آن كمالات افزوده مى‏شود ما به خدا شبيه‏تر مى‏شويم. اين تفسير، با لحاظ استقلال براى انسان، براى خداوند شريك قايل مى‏شود.

اين تفسير اشكالات ديگرى هم دارد؛ از جمله اينكه تمام كمالات انسان را پوشش نمى‏دهد؛ زيرا «پرستش»، «گريه و ناله در برابر عظمت خداوند» و بسيارى از امور ديگر، فقط براى انسان ارزش حساب مى‏شوند و نمى‏توان آنها را به خدا نسبت داد و در مقابل، برخى از ارزش‏ها براى خدا عين كمال‏اند، در حالى كه براى انسان نه تنها كمال نيستند، بلكه اصلاً برازنده او نمى‏باشند. هر ميزان انسان فقر خودش را به خدا بيشتر درك كند باارزش‏تر مى‏شود.24 پس اين معناى از «قرب» هم به شرك نزديك‏تر است تا به توحيد، و به همين دليل، نمى‏تواند معناى موردنظر از قرب الهى در آيات و روايات باشد. ضمن اينكه در هيچ آيه يا روايتى اين معنا به عنوان معناى قرب الى اللّه بيان نشده است.

البته بيان قابل قبول از اين تفسير مى‏تواند به معناى افزايش كمالات حقيقى انسان باشد، به گونه‏اى كه در كمالاتى كه ميان انسان و خداوند مشترك هستند با هم شبيه شوند، البته با حفظ مرتبه ربط و تعلّق انسان به واجب؛ چنان‏كه برخى از شاگردان استاد مصباح اين تفسير را به صورت مصحّح «قرب تشبيهى» بيان كرده‏اند.25 نيز مى‏توان ديدگاه اخير را از آن دسته از رواياتى كه بر تقرّب جستن به خدا از طريق اتّصاف به صفات الهى تأكيد كرده‏اند، به دست آورد. البته اگر همواره خدا را از هرگونه نقص و كاستى مبرّا دانسته و خود را داراى نقص و كاستى بدانيم. همان‏گونه كه درباره آن دسته از صفات الهى كه خدا در آن صفات با مخلوقان مشترك است (نظير قدرت، علم، اراده و...) نيز گفته مى‏شود با سلب جهات نقص و كاستى و تجريد نقايص از آن صفات، آنها را به خدا نسبت دهيم. در طرف مقابل، وقتى آنها را به خود نسبت مى‏دهيم همواره و در همه حال آنها را به صورت غيرمستقل و رابط و عين نياز و فقر به خودمان نسبت دهيم.

4. قرب تشريفى و اعتبارى

تفسير اين معنا از قرب آن است كه انسان با بندگى و اطاعت به مقامى مى‏رسد كه احترام و منزلت ويژه‏اى در پيشگاه خداوند پيدا مى‏كند و مورد عنايت خاصّ خدا قرار مى‏گيرد، به گونه‏اى كه همه دعاهايش به اجابت مى‏رسد و مستجاب‏الدعوه مى‏شود. چنان‏كه خداوند در حديث «قرب النوافل» مى‏فرمايد: «إن دَعَانى أجَبتُهُ وَ إن سَألنِى أعطَيتُهُ»؛26 اگر مرا بخواند او را اجابت مى‏كنم و اگر از من چيزى درخواست كند به او عطا مى‏كنم. يا در قرآن مى‏فرمايد: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر: 60)؛ بخوانيد مرا، تا شما را اجابت كنم. اين همان معناى عرفى و عاميانه قرب به خدا مى‏باشد. انسان طبق اين معناى از «قرب» به مقام رضاى خداوند مى‏رسد، چنان‏كه در دعاى عرفه امام حسين عليه‏السلام مى‏خوانيم: «إلهى تَقَدَّسَ رِضَاكَ أن يكُونَ لَهُ عِلَّهٌ مِنكَ فَكَيفَ يكُونُ لَهُ عِلَهٌ مِنّى»؛27 خدايا رضايت تو مقدّس‏تر از اين است كه از طرف خودت هم علتى داشته باشد، چه رسد به اينكه كار من علت رضايت تو شود. نيز خداوند مى‏فرمايد: «كُنتُ سَمعَهُ الَّذِى بِهِ يسمَعُ وَ بَصَرَهُ الَّذِى بِهِ يبصرُ وَ لِسَانَهُ الَّذِى ينطِقُ بِهِ وَ يدَهُ الَّذِى يبطِشُ بِهَا وَ رِجلَه ِالَّذِى يمشِى بِهَا و...»؛28 من گوش بنده‏ام مى‏شوم كه با آن مى‏شنود و چشمش مى‏شوم كه با آن مى‏بيند و زبانش مى‏شوم كه با آن سخن مى‏گويد و دستش مى‏شوم كه با آن مى‏گيرد و پاى او مى‏شوم كه با او راه مى‏رود و... . با جست‏وجوى در روايات مى‏توان روايات ديگرى را نيز بر اين معنا حمل كرد. براى نمونه، امام زين‏العابدين عليه‏السلام در دعاى هشتم از مناجات خمس عشر (مناجاة مريدين) مى‏فرمايند: «يا إِلَهِى فَاسْلُكْ بِنَا سُبُلَ الْوُصُولِ إِلَيكَ وَ سَيرْنَا فِى أَقْرَبِ الطُّرُقِ لِلْوُفُودِ عَلَيكَ ... فَأَنْتَ لَا غَيرُكَ مُرَادِى وَ لَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهَرِى وَ سُهَادِى وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَينِى وَ وَصْلُكَ مُنَى نَفْسِى وَ إِلَيكَ شَوْقِى وَ فِى مَحَبَّتِكَ وَلَهِى وَ إِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِى وَ رِضَاكَ بُغْيتِى وَ رُؤْيتُكَ حَاجَتِى وَ جِوَارُكَ طَلِبَتِى وَ قُرْبُكَ غَايةُ سُؤْلِى... لَا تُبْعِدْنِى مِنْكَ يا نَعِيمِى وَ جَنَّتِى وَ يا دُنْياى وَ آخِرَتِى»؛29 اى معبود من، ما را به راه‏هايى هدايت كن كه وصول به خودت پيدا كنيم و ما را در نزديك‏ترين راه‏هاى ورود به خودت سير ده ... همانا تنها تو مقصود و مراد من هستى و شب‏زنده‏دارى و بى‏خوابى‏ام فقط براى توست و روشنى چشم من ديدار تو و آرزويم وصال توست ... مرا از خودت دور نكن اى نعمت و بهشت من و اى دنيا و آخرتم.

علّامه طباطبائى نيز در برخى از عبارات خود قرب را به همين معناى اعتبارى و تشريفى گرفته است. چنان‏كه در ذيل آيات شريفه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (واقعه: 10ـ12) (همانا سبقت گيرندگان در امور خير در زمره مقرّبان خدا قرار داشته و در بهشت جاويدان، متنعّمند)، مى‏فرمايند: مقرّبان به خدا كسانى هستند كه خداوند آنها را مورد تكريم قرار داده است.30

اگرچه اين كاربرد از «قرب» معناى صحيحى است، لكن معنايى اعتبارى است، و منظور ما شناخت كمال حقيقى و هدف نهايى انسان است كه موجب قرب حقيقى مى‏شود. پس بايد در اين اعتباريّات، به حقيقتى كه وراى اين اعتبار و تشريف است توجه نموده و آن را كشف كنيم؛ چون آن حقيقت ملاك اين اعتبار است.31 البته اين مبتنى بر اين حقيقت است كه استاد مصباح همه اعتباريّات را مبتنى بر واقع مى‏داند.

5. قرب حضورى

اين معناى از قرب، همان درك حضورى عميق خداوند به وسيله شهود وابستگى و تعلّق و وابستگى خودش به خداوند مى‏باشد. و استاد اين معنا را با «مقام فناء»32 نزد عرفا تطبيق داده و به همين دليل، گاهى از آن به قرب عرفانى و توحيدى ياد مى‏كند.33 قرب در آيه شريفه ذيل بر اين معنا قابل تطبيق است: «وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّا» (مريم: 52)؛ از طرف راست كوه طور او را ندا داديم و در حالى كه براى او راز مى‏گفتيم، او را به خود نزديك نموديم. زيرا نزديكى در اين آيه، نه بر امر مادى قابل حمل است و نه مى‏توان آن را بر امورى اعتبارى و تشريفى تطبيق نمود؛ چون اين آيه نشان مى‏دهد كه حضرت به طور وصف‏ناشدنى خدا را احساس كرده است. علّامه طباطبائى در ذيل آيه «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانا عَلِيّا» (مريم: 57) (ما او را به جايگاه والايى برترى داديم)، كه در ادامه آيه فوق بيان شده، مى‏فرمايند: اين مقام از جمله مقامات معنوى الهى است كه مخصوص انبيا و امامان است، به گونه‏اى كه هيچ قرب و فضيلتى برتر از آن نيست. ايشان تصريح مى‏كنند كه قرب مادى و مكانى هيچ‏گونه فضيلت و برترى محسوب نمى‏شود34 و به همين دليل نمى‏توان اين معنا را بر معناى ديگرى غير از معناى فوق، يعنى همان ارتباط حضورى و عرفانى بر خدا تطبيق داد. علاوه بر مطالب فوق، مى‏توان گفت: خدا با هيچ موجودى ارتباط زمانى و مكانى ندارد.35

نمودار معانى واژه قرب از اين قرار است:

اما استاد مصباح بر اينكه معناى قرب در كمال انسانى همين معناى اخير است، استدلال عقلى نيز آورده است كه به روش منطقى از اين قرار است:

1. وجود روح از سنخ وجود علم است.

2. اگر روح تكامل پيدا كند پس خودآگاهى انسان قوى‏تر مى‏شود و اگر روح ضعيف‏تر شود خودآگاهى‏اش ضعف پيدا مى‏كند.

3. وجود هر مخلوقى قائم به آفريننده خويش است و از او تفكيك‏ناپذير است.

4. نتيجه اينكه: اگر آفريده، خود را به درستى بيابد، اين واقعيت را به درستى و با علم حضورى مى‏يابد كه عين وابستگى به خداست. پس قربى كه انسان كمال‏يافته به آن مى‏رسد، همان درك عميق ارتباط خود با خداست.

قرآن و كاربرد روح در معرفت حضورى

در قرآن كريم و روايات نيز در بيشتر موارد استعمال واژه قرب، معرفت حضورى را اراده كرده است. براى نمونه، تعداد ديگرى از آيات و رواياتى را كه بر تقرّب به خدا به عنوان كمال نهايى انسان تأكيد مى‏كنند ذكر مى‏كنيم:

1. خدا در قرآن مى‏فرمايد: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم: 8و9)؛ سپس نزديك و نزديك‏تر شد تا اينكه به اندازه فاصله دو طرف كمان يا كمتر از آن به خدا نزديك‏تر بود.

آيه شريفه جريان شب معراج پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهرا بيان مى‏كند. روشن است كه نزديك شدن پيامبر به خدا در شب معراج، هرگز به معناى نزديكى مكانى و زمانى يا قرب اعتبارى و تشريفى و امثال آن نيست، بلكه تنها وجهى كه مى‏توان نزديك شدن پيامبر به خدا در آيه را بر آن حمل كرد همان معناى حضورى و عرفانى است. مضافا بر اينكه آيه شريفه بيان‏كننده فضيلتى براى پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهاست كه قرب مكانى، اعتبارى و امثال آن فضيلتى محسوب نمى‏شود.

2. در جايى ديگر مى‏فرمايد: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه: 10ـ11)؛ كسانى كه بر كارهاى نيك پيشى گرفتند مقرّبان [به خداوند ]هستند.

اين آيه هم به روشنى بر اين نكته دلالت مى‏كند كه قرب سابقين، هرگز به معناى قرب مكانى، زمانى، اعتبارى و امثال آن نيست؛ چه علاوه بر اينكه قرب مكانى و زمانى و اعتبارى خود به خود فضيلتى محسوب نمى‏شود، نمى‏توان اين قرب را بر معنايى غير از قرب حضورى و عرفانى تطبيق نمود. چنان‏كه پيش‏تر هم بيان شد، خدا با هيچ موجودى ارتباط زمانى و مكانى ندارد.36

در ذيل، به برخى از روايات اسلامى كه در آنها تقرّب به خدا به ‏معناى ‏شهودى ‏و حضورى ‏به ‏كار رفته ‏است‏ اشاره ‏مى‏شود:

1. «قال رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله: إنَّ مُوسَى‏بنِ عِمرانَ سَألَ رَبَّهُ وَ رَفَعَ يدَيهِ فَقَالَ: يارَبّ أبَعيدٌ أنتَ فَاُنَاديكَ أم قَرِيبٌ أنتَ فاناجيكَ، فَأوحَى اللّهُ تعالى اليه: يا مُوسى أنا جَليسُ مَن ذَكَرَنى»؛37 پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمودند: حضرت موسى عليه‏السلام دستان خود را به آسمان بالا برد و فرمود: پروردگارا، آيا تو از من دورى تا صدايت كنم يا به من نزديكى تا با تو نجوا كنم. خداوند متعال به او وحى كرد: اى موسى، من همنشين كسى هستم كه مرا ياد كند.

روشن است كه وقتى خدا در روايت فوق به حضرت موسى عليه‏السلام مى‏فرمايند: همنشين كسى هستم كه مرا ياد كند، قطعا اين همنشينى، مصاحبت فيزيكى و مكانى نيست. شايد بتوان نكته لطيف ديگرى نيز از اين روايت استفاده كرد و آن اينكه حضرت موسى به زبان عامى كه معمولاً قرب را به معناى زمانى و مكانى به كار مى‏برند استعمال كرده و فرموده است: خداى من! آيا تو از نظر زمانى و مكانى به من نزديك هستى؟ و خدا در حقيقت با جمله «يا مُوسى أنا جَليسُ مَن ذَكَرَنى» (من همنشين كسى هستم كه مرا ياد كند)، به موسى فرموده است كه آن‏طور كه عوام راجع به خدا فكر مى‏كنند فكر نكن؛ زيرا من با هيچ‏كس قرب زمانى و مكانى ندارم.

2. امام زين‏العابدين عليه‏السلام بالاترين مقام قرب الهى را از خدا مسئلت مى‏كند و عرض مى‏كند: «اِلهى فَاجعَلنَا مِمَّن اصطَفَيتَهُ لِقُربِكَ... وَمَنَحتَهُ بِالنَّظَرِ إلى وَجهِكَ وَ حبّوتَهُ بِرِضَاكَ وَ أعَذتَهُ مِن هِجرِكَ وَ قلاكَ وَ بَوّاتَهُ مَقعَدَ الصِّدقِ فِى جِوارِكَ... وَ اجتَبَيتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ»؛38 پرودگارا! ما را از كسانى قرار ده كه براى قرب خودت انتخاب كردى... و نظاره به سوى خود را به آنها عطا كردى و از هجران و دورى خود پناهشان دادى و در جايگاه راستين در همسايگى خودت قرارشان دادى... و آنها را براى مشاهده خودت انتخاب كردى.

وجه دلالت روايت فوق بر مقصود هم اين است كه امام زين‏العابدين عليه‏السلام، از خدا درخواست مى‏كند كه خدا او را براى قرب خود انتخاب كند، در حالى كه حضرت مى‏داند خدا هيچ رابطه زمانى و مكانى با كسى ندارد و نيز امام هرگز يك امر اعتبارى و تشريفى را از خدا درخواست نمى‏كند كه نيازى به اعتبار و تشريف ندارد، بلكه حضرت يك امر حقيقى را از خدا درخواست مى‏كند كه جز با علم حضورى قابل درك نيست.

3- اميرالمؤمنين على عليه‏السلام از خدا درخواست مى‏كند: «وَاجعَلنِى مِن أحسَنِ عَبيدِكَ وَ أقرَبهِم مَنزِلةً منكَ وَأخَصِّهِم زُلفةً لَدَيكَ»؛39 خدايا مرا از كسانى قرار بده كه بهترين بندگان تو باشند؛ جايگاهشان به تو نزديك‏تر و تقرّبشان به تو بيشتر باشد.

روايات فوق نيز به همان بيانى كه در روايات قبلى مورد تأكيد قرار گرفت، بر اين نكته دلالت مى‏كنند كه حضرت يك امر حقيقى را از خدا درخواست مى‏كند كه اين امر به غير از درك بى‏واسطه و حضورى خدا، قابل تطبيق بر معناى ديگرى نيست.

استاد مصباح يكى از معانى «مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ»40 (هر كس خودش را شناخت در حقيقت خداى خود را شناخته است) را اين مى‏داند كه انسان اگر عين‏الرّبط بودن خود به خدا را بيابد خدا را هم با علم حضورى مى‏يابد. در حقيقت، بر اساس اين معنا، روح انسان در اثر اعمال خاص، رابطه وجودى قوى‏ترى با خداى متعال پيدا مى‏كند و اين يك امر حقيقى و تكوينى است، لكن با اختيار كسب مى‏شود.41 پس اين رابطه، رابطه‏اى است كه با علم حضورى درك مى‏شود و اين علم حضورى هم قابل اشتداد است و تفاوت حقيقى مراتب انسان‏ها هم با همين معيار سنجيده مى‏شود. استاد مصباح معتقد است: انسان براى رسيدن به خدا در جهتى حركت كند كه جهت نفى استقلال از غير خداست؛ يعنى در جهتى كه همه را بنده و مملوك خدا بداند. ديگر همه چيز رنگ خدايى به خود بگيرد: «صِبْغَةَ اللّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً» (بقره: 138)؛ رنگ خدايى، و چه چيز بهتر از رنگ خدايى است؟ هم خود و هم ديگران را همه، به صورت غيرمستقل و فانى در خدا ببيند.42 اميرالمؤمنين عليه‏السلام نيز در مناجات شعبانيه عرض مى‏كند: «إلهى هَب لِى كَمَالَ الإنقِطَاعِ إليكَ وَأنِر أبصَارَ قُلُوبِنَا بِضِياءِ نَظَرِهَا إليكَ حتّى تَخرِقَ أبصَارُ القُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إلى مَعدِنِ العَظَمَهِ وَ تُصِيرَ أَروَاحُنَا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدسِكَ»؛43 خدايا! كامل‏ترين انقطاع به سوى خودت را نصيبم گردان و چشم‏هاى دل‏هاى ما را به روشنى نگاه به خودت روشن كن تا جايى كه چشم‏هاى قلب‏ها، حجاب‏هاى نور را پاره كرده و به معدن عظمت واصل شود و جان‏هاى ما در عزت بارگاه قدسى‏ات آويخته شود. و به فرموده استاد مصباح، معناى حقيقى قرب الهى همان است كه خدا مى‏فرمايد: «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا»(شمس: 9)؛ هر آينه رستگار شد آنكه تزكيه نفس نمود.44

نتيجه اينكه با توجه به براهين و تحليل‏هاى فوق مى‏توان گفت: از نظر استاد مصباح مصداق كمال نهايى و مطلوب بالذّات انسان «قرب به خدا» به معناى درك حضورى كامل از تعلّق محض به خداوند بوده و همين، ملاك تعيين ارزش اخلاقى افعال اختيارى انسان قرار مى‏گيرد، و چون لازمه كمال نهايى و مقام «قرب» لذت ابدى و عرفانى است،45 مى‏توان لذت ابدى را هم ملاك تعيين ارزش قرار داد.46 و نيز سعادت كه غلبه لذت بر درد و رنج و دايمى بودن لذت است،47 لازمه قرب مى‏باشد و با كمال متحد است و غيرقابل انفكاك از يكديگر هستند.48 پس مى‏توان گفت: ملاك ارزش اخلاقى از نظر استاد مصباح، سعادت، لذّت ابدى و كمال مى‏باشد.49

راه رسيدن به قرب الهى هم از نظر استاد مصباح، عبادت است. اين حقيقت راايشان‏در كتب تفصيلى اخلاقى و فلسفه اخلاق بيان نموده‏اند.50 ايشان تصريح كرده‏اند:

راه اساسى رسيدن به آن هدف، عبادت وبندگى خداست. اين نتيجه‏گيرى مبتنى بر مبانى اسلام و مضامين كتاب و سنّت است. در اين ارتباط خداوند مى‏فرمايد:«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (يس: 60ـ61)؛ اى فرزندان آدم، آيا از شما پيمان نگرفتيم كه شيطان را نپرستيد كه او براى شما دشمن آشكارى است و اينكه مرا بپرستيد كه راه مستقيم اين است. در جاى ديگر خداوند مى‏فرمايد: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاريات: 56)؛ و ما جن و انس را نيافريديم مگر براى اينكه مرا پرستش كنند. در آيه فوق، عبادت به عنوان راه رسيدن به هدف نهايى معرفى شده است. البته ظاهر آيه بر هدف بودن عبادت دلالت دارد، اما با دقت در آيات قرآن توهّم هدف نهايى بودن عبادت رفع مى‏گردد؛ چراكه گاهى در چند آيه قرآن براى موضوعى چند هدف متفاوت ذكر مى‏شود كه بى‏شك، آن اهداف در طول هم قرار دارند و يكى از آنها هدف عالى و نهايى است و ساير اهداف، با حفظ جايگاه خود، در طول آن و مقدمه دست‏يابى به آن هستند. مثلاً، اگر كسى مى‏خواهد براى ملاقات دوستش به تهران برود، وقتى از او سؤال مى‏شود كه چرا سوار ماشين مى‏شوى؟ او، هم مى‏تواند بگويد كه مى‏خواهم به تهران بروم و هم مى‏تواند بگويد كه به ملاقات دوستم مى‏روم. هر دو، هدف او هستند، اما يكى از آن دو هدف در طول ديگرى و مقدّمه ديگرى محسوب مى‏گردد. همچنين ما آفريده شده‏ايم كه خداوند را عبادت كنيم و بى‏شك، عبادت هدف نيست و هدف از آن نيل به قرب خداست.51

البته منظور، عبادتى است كه همراه نيت خالص باشد. اين حقيقت در جاى جاى قرآن نيز بيان شده و همواره ايمان با عمل صالح ذكر شده است. اين خود نشان‏دهنده ارزش عبادت و نقش آن در رسيدن به كمال ذاتى يا همان قرب الهى است. در جايى مى‏فرمايد: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاء الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (انبياء: 73)؛ و آنان را پيشوايانى قرار داديم كه به فرمان ما [مردم را ]هدايت مى‏كردند و انجام كارهاى نيك و برپاداشتن نماز و اداى زكات را به آنها وحى كرديم و تنها ما را عبادت مى‏كردند. در آيه‏اى ديگر مى‏فرمايد: «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الأمُورُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (حج: 76ـ77)؛ خداوند آنچه را در پيش روى آنها و در پشت سر آنهاست مى‏داند و همه امور به سوى خدا بازگردانده مى‏شوند. اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد ركوع كنيد، سجود كنيد و پروردگارتان را عبادت كنيد و كار نيك انجام دهيد، شايد رستگار شويد. چنان‏كه پيداست، آيه فوق علاوه بر امر به عبادت، برخى از مصاديق عبادت را نيز ذكر كرده است. در آيه ديگرى خداوند مى‏فرمايند: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور: 55)؛ خداوند به كسانى از شما كه ايمان آورده و اعمال صالح انجام داده‏اند وعده مى‏دهد كه قطعا آنها را حكمران روى زمين قرار مى‏دهد، همان‏طور كه به خلافت را به گذشتگان و پيشينيان آنها عطا كرد، و دين و آيينى كه براى آنان پسنديده است، پابرجا و ريشه‏دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنيت تبديل كرده [همچنان‏كه ]آنان تنها مرا مى‏پرستند و چيزى را شريك من نمى‏دانند و كسانى كه پس از آن كافر شوند همانا آنان فاسقان خواهند بود.

حتى خدا به پيامبران الهى كه اشرف انسان‏ها در نزد خدايند و خدا بيشترين كمال را براى آنها مى‏خواهد دستور مى‏دهد كه او را عبادت كنند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (انبياء: 25)؛ و ما هيچ پيامبرى را قبل از تو نفرستاديم، مگر اينكه به او وحى كرديم كه هيچ‏كس غير از من شايسته پرستش نيست، پس مرا عبادت كنيد. متفكران علوم عقلى نيز مقترن شدن ايمان با عمل صالح را موجب تقرّب به خدا مى‏دانند.52 چنان‏كه قرآن هم اين حقيقت را بيان نموده است: «مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر: 35)؛ هر كس عزّت را مى‏خواهد همانا همه عزّت و بزرگى از آنِ خداست و گفتار پاك (شهادت به توحيد) به سوى خدا بالا مى‏رود و عمل صالح (عبادت خداوند) انسان مؤمن را به سوى خدا بالا مى‏برد. اين نكته نيز لازم به يادآورى است كه درجات قرب الهى هم داراى مراتب متفاوتى مى‏باشد.53

نتيجه‏ گيرى

1. استاد مصباح، مصداق ارزش ذاتى را «كمال انسان» دانسته كه منطبق بر «تقرّب به خدا» و «قرب الى اللّه» است.

2. ايشان براى «قرب»، سه معناى «زمانى ـ مكانى، وجودى و ارزشى» بيان نموده و معناى ارزشى را نيز داراى سه معناى «اعتبارى ـ تشريفى»، «تشبيهى» و «عرفانى» مى‏داند كه جمعا پنج معنا هستند و البته اين نكته را متذكر شده‏اند كه تنها معناى عرفانى از معانى ارزشى بر «قرب الى اللّه» صادق است.

3. تنها راه رسيدن به اين حقيقت (كمال انسان و قرب الى اللّه) نيز عبادت است.

··· منابع

ـ ابن طاووس، اقبال‏الاعمال، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1367.

ـ ابن منظور، لسان‏العرب، بيروت، دار احياء التراث‏العربى و موسسة تاريخ‏الاسلامى، 1416ق.

ـ اصفهانى، راغب، مفردات الفاظ القرآن، بيروت و دمشق، الدار الشاميه و دارالقلم، بى‏تا.

ـاندلسى،ابن‏عطيه،المحرزالوجيز،بيروت،دارالكتب‏العلميه،1422ق.

ـ بغوى، حسين‏بن مسعود، معالم التنزيل فى تفسيرالقرآن، بيروت، دار احياء التراث‏العربى، 1430ق.

ـ تميمى آمدى، عبدالواحدبن محمد، غررالحكم و دررالكلم، قم، مؤسسه انتشاراتى امام عصر (عج)، 1381.

ـ جزائرى، سيد نعمت‏اللّه، قصص‏الانبياء، ط. الرابعة، نجف، المطبعة الحيدرية، 1348ق.

ـ حرّ عاملى، محمدبن حسن، وسائل‏الشيعة، بيروت، مؤسسة آل‏البيت، 1409 ق.

ـ صدوق، محمدبن على، علل‏الشرايع، قم، مكتبة الداورى، بى‏تا.

ـ طباطبائى، سيد محمدحسين، الميزان فى تفسيرالقرآن، چ پنجم، قم، جامعه مدرسين، 1417ق.

ـ طوسى، محمدبن حسن، مصباح المتهجد، بيروت، مؤسسة الاعلمى، 1418ق.

ـ عاملى كفعمى، ابراهيم‏بن على، البلدالامين و الدرع‏الحصين، چ سنگى، بى‏تا.

ـ ـــــ ، مصباح الكفعمى، بيروت، مؤسسة النعمان، 1412ق.

ـ عليخانى، اسماعيل، «تحليل معناشناختى قرب الى اللّه در قرآن كريم»، قرآن شناخت، ش 5 بهار و تابستان 1389، ص 109ـ144.

ـ كلينى، محمدبن يعقوب، اصول كافى، چ دوم، تهران، المكتبة الاسلامية، 1362.

ـ گيلانى، عبدالرزاق، مصباح‏الشريعة و مفتاح‏الحقيقة، چ دوم، تهران، كتابخانه صدوق، 1367.

ـ مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، ط. الثالثة، بيروت، دار احياء التراث‏العربى، 1403ق.

ـ مصباح، مجتبى، ارزش اخلاقى از ديدگاه استاد مصباح، بى‏جا، بى‏نا، بى‏تا.

ـ مصباح، محمدتقى، آموزش عقايد، چ هفدهم، تهران، سازمان تبليغات اسلامى، 1384.

ـ ـــــ ، آيين پرواز، تلخيص جواد محدثى، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1385.

ـ ـــــ ، اخلاق در قرآن، نگارش محمدحسين اسكندرى، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1377.

ـ ـــــ ، اسلام و اخلاق، به كوشش سيدمحمد موسوى‏نژاد، قم، جهان‏آرا، بى‏تا.

ـ ـــــ ، به سوى او، تحقيق محمدمهدى نادرى قمى، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1382.

ـ ـــــ ، به سوى خودسازى، نگارش كريم سبحانى، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1380.

ـ ـــــ ، پند جاويد (شرح وصيت اميرالمؤمنين عليه‏السلامبه امام حسن مجتبى عليه‏السلام)، نگارش على زينتى، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1379.

ـ ـــــ ، پيش‏نيازهاى مديريت اسلامى، تقرير غلامرضا متقى‏فر، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، مؤسسه امام خمينى، 1379.

ـ ـــــ ، خداشناسى (معارف قرآن، ج 1)، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1376.

ـ ـــــ ، خودشناسى براى خودسازى، چ نهم، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1383.

ـ ـــــ ، دروس فلسفه اخلاق، چ دوم، تهران، اطلاعات، 1370.

ـ ـــــ ، ره‏توشه (پندهاى پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به ابوذر)، نگارش كريم سبحانى، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1375.

ـ ـــــ ، معارف قرآن (خداشناسى، كيهان‏شناسى، انسان‏شناسى)، قم، مؤسسه در راه حق، 1376.

ـ ـــــ ، مكاتب اخلاقى، تقرير احمدحسين شريفى، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1381.

ـ مطهّرى، مرتضى، مجموعه آثار، ج 23 (آشنايى با قرآن)، تهران، صدرا، بى‏تا.

ـ ـــــ ، مجموعه آثار، ج 23 (تعليم و تربيت در اسلام)، تهران، صدرا، بى‏تا.

ـ ملّاصدرا (صدرالدين محمدبن ابراهيم شيرازى)، الحكمه‏المتعالية فى الاسفارالعفلية الاربعه، چ سوم، بيروت، دار احياء التراث‏العربى، 1981م.

ـ يثربى، يحيى، عرفان نظرى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1372.

\* دانش‏پژوه دكترى مدرّسى معارف مبانى نظرى اسلام، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس‏سره. Torkashvand110@yahoo.com دريافت: 29/1/90 ـ پذيرش: 11/4/90.

1ـ مجتبى مصباح، ارزش‏اخلاقى از ديدگاه استادمصباح، ص 16.

2ـ محمدتقى مصباح، دروس فلسفه اخلاق، ص 130.

3ـ محمدتقى مصباح، به سوى خودسازى، نگارش كريم سبحانى، ص 95ـ96؛ همو، خودشناسى براى خودسازى، ص 42.

4ـ محمدتقى مصباح، دروس فلسفه اخلاق، ص 164.

5ـ مجتبى مصباح، ارزش‏اخلاقى از ديدگاه استادمصباح، ص 17.

6ـ محمدتقى مصباح، دروس فلسفه اخلاق، ص 130؛ همو، خودشناسى براى خودسازى، ص 13.

7ـ محمدتقى مصباح، آموزش عقايد، ص 246؛ همو، دروس فلسفه اخلاق، ص 161؛ همو، پيش‏نيازهاى مديريت اسلامى، تقرير

غلامرضا متقى‏فر، ص 195ـ169؛ همو، به سوى خودسازى، ص 105؛ همو، خودشناسى براى خودسازى، ص 41.

8ـ محمدتقى مصباح، به سوى او، تحقيق محمدمهدى نادرى قمى، ص 43.

9ـ محمدتقى مصباح، آموزش عقايد، ص 28؛ همو، معارف قرآن خداشناسى، كيهان‏شناسى، انسان‏شناسى، ص 445ـ450.

10ـ محمدتقى مصباح، دروس فلسفه اخلاق، ص 160؛ همو، به سوى خودسازى، ص 105.

11ـ همان، ص 164.

12ـ محمدتقى مصباح، به سوى او، ص 49ـ50؛ همو، آيين پرواز، تلخيص جواد محدثى، ص 39.

13ـ همو، به سوى خودسازى، ص 10ـ11.

14ـ همو، آموزش عقايد، ص 364ـ365.

15ـ ابن منظور، لسان‏العرب، ذيل واژه «قرب»؛ راغب اصفهانى، مفردات الفاظ‏القرآن، ذيل واژه «قرب».

16ـ محمدتقى مصباح، دروس فلسفه اخلاق، ص 120؛ همو، به سوى او، ص 52؛ همو، به سوى خودسازى، ص 247؛ همو، پيش‏نيازى‏هاى مديريت اسلامى، ص 174ـ175؛ مجتبى مصباح، ارزش اخلاقى از ديدگاه استاد مصباح، ص 20.

17ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 4، ص 245.

18ـ محمدتقى مصباح، دروس فلسفه اخلاق، ص 120ـ121؛ همو، به سوى خودسازى، ص 228.

19ـ همو، پيش‏نيازى‏هاى مديريت اسلامى، ص 178؛ مجتبى مصباح، ارزش اخلاقى از ديدگاه استاد مصباح، ص 21.

20ـ محمدتقى مصباح، پيش‏نيازى‏هاى مديريت اسلامى، ص 191؛ همو، به سوى خودسازى، ص 250.

21ـ همو، آموزش عقايد، ص 250.

22ـ براى نمونه، ر.ك: حسين‏بن مسعود بغوى، معالم‏التنزيل فى تفسيرالقرآن، ج 5، ص 6؛ ابن‏عطيه اندلسى، المحرز الوجيز، ج 5، ص 240.

23ـ براى اطلاع بيشتر از مراتب توحيد، ر.ك: محمدتقى مصباح، خداشناسى معارف قرآن، ج 1؛ همو، اسلام و اخلاق، به كوشش سيدمحمد موسوى‏نژاد، ص 16.

24ـ محمدتقى مصباح، پيش‏نيازهاى مديريت اسلامى، ص 192ـ193؛ همو، به سوى خودسازى، ص 250.

25ـ مجتبى مصباح، ارزش‏اخلاقى از ديدگاه استادمصباح، ص 23.

26ـ محمدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 2، ص 362.

27ـ محمدباقر مجلسى، همان، ج 95، ص 226؛ سيدبن طاووس، اقبال‏الاعمال، ص 349، فرازى از دعاى عرفه.

28ـ محمدبن حسن حرّ عاملى، وسائل‏الشيعه، ج 4، ص 72؛ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 263.

29ـ محمدباقر مجلسى، همان، ج 91، ص 147.

30ـ سيد محمدحسين طباطبائى، الميزان فى تفسيرالقرآن، ج 19، ص 118و121.

31ـ محمدتقى مصباح، پيش‏نيازى‏هاى مديريت اسلامى، ص 195ـ196؛ همو، به سوى خودسازى، ص 252.

32ـ يحيى يثربى، عرفان نظرى، ص 42.

33ـ محمدتقى مصباح، به سوى او، ص 57.

34ـ سيد محمدحسين طباطبائى، همان، ج 14، ص 63ـ64.

35ـ شهيد مطهّرى نيز برخى از معانى فوق را بيان كرده است. ر.ك: مرتضى مطهّرى، مجموعه آثار، ج 23 (تعليم و تربيت در اسلام)، ص

290ـ309؛ همو، آشنايى با قرآن، ص 676ـ683.

36ـ نيز، ر.ك: سيد محمدحسين طباطبائى، همان، ج 14، ص 63ـ64.

37ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 496؛ محمدبن على صدوق، علل‏الشرايع، ج 1، ص 284؛ سيد نعمت‏اللّه جزائرى، قصص‏الانبياء، ص 344.

38ـ محمدباقر مجلسى، همان، ج 93، ص 322.

39ـ محمدبن حسن طوسى، مصباح‏المتهجد، ص 587ـ588؛ ابراهيم‏بن على عاملى كفعمى، مصباح‏الكفعمى، ج 2، ص 654؛ همو، البلدالامين و الدرع الحصين، ص 191.

40ـ عبدالرزاق گيلانى، مصباح‏الشريعه و مفتاح‏الحقيقه، ص 342؛ عبدالواحدبن‏محمدتميمى‏آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ص 695.

41ـ محمدتقى مصباح، پيش‏نيازهاى مديريت اسلامى، ص 179ـ180؛ همو، دروس فلسفه اخلاق، ص 121.

42ـ همو، دروس فلسفه اخلاق، ص 122ـ123.

43ـ محمدباقر مجلسى، همان، ج 91، ص 98.

44ـ محمدتقى مصباح، به سوى او، ص 56ـ57.

45ـ همو، به سوى خودسازى، ص 104.

46ـ همو، پيش‏نيازى‏هاى مديريت اسلامى، ص 201.

47ـ همو، اخلاق در قرآن، نگارش محمدحسين اسكندرى، ج 1، ص 29.

48ـ همان، ص 52.

49ـ مجتبى مصباح، ارزش‏اخلاقى از ديدگاه استادمصباح، ص 26.

50ـ ر.ك: محمدتقى مصباح، مكاتب اخلاقى، تقرير احمدحسين شريفى، ص 351ـ352؛ همو، پند جاويد، نگارش على زينتى، ج 1و2؛

همو، ره‏توشه پندهاى پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به ابوذر، ج 1، ص 15ـ26؛ ج 2، ص 195ـ345، 179ـ315 و 483.

51ـ محمدتقى مصباح، آموزش عقايد، ص 267ـ268.

52ـ ملّاصدرا، الحكمه‏المتعالية فى الاسفارالعقلية الاربعة، ج 1، ص 3.

53ـ براى اطلاع بيشتر از مراتب و درجات قرب، ر.ك: اسماعيل عليخانى، «تحليل معناشناختى قرب الى اللّه در قرآن كريم»، قرآن شناخت،

ش 5.